**نظریه سیاسی اصالة المعنی**

پدید آورنده : ابراهیم فیاض ، صفحه 2

|  |
| --- |
| 1. نظریه سیاسی اصالة المعنی، بر اساس «ولایت» بنا می شود. ولایت دارای دو حیثیت معنایی است: دوستی و سرپرستی که در معنای استعاری قرب جمع می شود؛ یعنی معنای اصلی ولایت نوعی تعامل دو طرفه و بیشتر است که به نزدیکی می انجامد؛ این نزدیکی در دوستی و سرپرستی تجلی می یابد. از بعد معرفتی نیز یک بعد عام دارد و آن ولایت یکی بر دیگری، در معنای آن است، پس ولایت را می توان در یک بعد معرفتی، یعنی دلالت و در بعد کنشی، دوستی و سرپرستی و در بعد هدفی و نتیجه ای، قرب و نزدیکی است.  2. ولایت نوعی تعامل دو سویه معنایی است که شاید بتوان از آن به عنوان امری میان ذهنی یا میان ذهنیتی در بعد معرفت شناسی نام برد که بر اساس احساس و دوستی شکل می گیرد و نتیجه آن در سطح فردی و اجتماعی، نوعی نزدیکی و قرب است، پس اگر مبنای سیاسی واقع شود، به نوعی ساختار قدرتی و اقتداری اطلاق می شود که بر اساس مشارکت عمومی افراد جامعه در سطح عام (به علت میان ذهنیتی آن، همراه با احساس دوستی و محبت شکل می گیرد و موجب انسجام اجتماعی (ملی و فراملی) خواهد شد.  3. ولایت «دولت عشق» را در پی دارد که هم دولت است، چون سرپرستی نیز در آن گنجانده شده است و هم دوستی و محبت است، چون بعد دوم معنایی آن را تشکیل می دهد و هم مشارکت عمومی را ایجاد خواهد کرد، چون بین الاذهانی است و هم جامعه را در سطح کلان و خرد منسجم خواهد کرد. فضای ایجاد شده در اثر ولایت، فضای جامعه فردی ـ اجتماعی است که تضادهای اجتماعی به کمترین حد خواهد رسید و پارادوکس های موجود در جوامع امروز از بین خواهد رفت.  ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ موجود در جامعه امروز در باب دولت تبدیل به حکومت می شود و استبداد در دموکراسی راه می یابد (استبداد اقلیت) یا دولت های استبدادی که بر اساس دموکراسی بر سر کار می آیند؛ مثل هیتلر و بوش؛ به گونه ای که متفکران لیبرال مسلک، دموکراسی را به رأی دادن به حکومت تعریف نمی کنند، بلکه آن را به نوعی رأی عدم اعتماد به دولت می دانند (پوپر)؛ مثل ابطال پذیری در نظریه معرفتی آن. پس اذعان می کنند که دموکراسی مقوله ای دم بریده، بی ادامه و ابتر است. این همه بدین علت است که مشارکت عمومی بدون محبت، خشونت جمعی و حکومتی را نتیجه خواهد داد.  5. این محبت، خشونت های دولت مدرن(چه سوسیالیستی و چه لیبرالیستی) را از بین خواهد برد و تضاد دولت ـ ملت نیز بر چیده خواهد شد، چون محبت به عنوان یک فرا ساختار عمل می کند و تضادهای واقعیت را بر می دارد (تضاد موجود در ساختار لحظه ای وجود خواهد داشت که فرا ساختاری نباشد و تضاد بین واقعیت، زمانی وجود خواهد داشت که حقیقتی وجود نداشته باشد). چون دولت مدرن بر اساس ذهن بی احساس و سوژه بی قلب آفریده شده است و به همین دلیل «تضادهای بسیار بد درون جامعه»، مثل فاصله طبقاتی و «جنگ های بسیار و عمیق در برون جامعه»، به وجود آورده است.  6. آنان که به دنبال معادل یابی برای دولت مدرن در اسلام بوده اند، به نظریه «خلافت اسلامی» رسیده اند که با «اجماع مسلمین» بر سر کار می آید و در آن تنها جانشینی مطرح است و این مکانیسم خلافتی نیز سوژه ای است، چون بر اساس رایزنی ذهنی نخبگان شکل می گیرد؛ بدون دخالت احساس و محبت، و بر اساس مصلحت، چون خود به خود بر اساس منافع فردی جمعی شکل خواهد گرفت که نتیجه آن استبداد موروثی حکومتی خواهد بود؛ مانند آنچه در مرحله نخست در سقیفه رخ داد و سپس حکومت خلفای راشدین به حکومت استبدادی معاویه و بنی امیه تبدیل شد؛ ولی خلاقت امام علی(ع) نه بر اساس شورا یا رایزنی، بلکه بر اساس هجوم مردم به او شکل گرفت که امروزه از آن به پوپولیسم یاد می شود و آن هم پس از کشتن خلیفه سوم توسط همین مردم که او نیز با شورای مصلحت گرا روی کار آمده بود.  7. آنچه در این میان، معادل یابی می شود (بر اساس اصالة المعنی) «نظریه سیاسی امامت» است که در مقابل نظریه خلافت قرار دارد. امامت که از ماده «ام» گرفته شده است، به معنای مادر است، پس در این نظریه سیاسی معنای محبت، به خوبی استشاق می شود و باز هم فلسفه جمعی در کلمه امت تجلی می یابد؛ به عبارت دیگر، امام نقش مادری جامعه را به عهده دارد و امت به عنوان جامعه مادری می شود، پس فاصله ای بین امام و امت به وجود می آید و هر یکی بر دیگری دلالت می کند، پس امام به دنبال محبت بخشیدن به جامعه و ایثار دوستی خود به جامعه است. (مثل پخش نان در نیمه شب بین فقراء با دست خود امام؛ نه به واسطه اصحاب و کارگزاران).  8. دولت عشق با محبت ورزیدن مستقیم به جامعه و هموار سازی سختی ها بر جان خود (مانند تناسب غذایی رهبر با فقیرترین افراد جامعه) پرورش می یابد و به «دولت کریمه» تبدیل می شد؛ یعنی نه تنها به حکومت تبدیل نخواهد شد، بلکه به دولت مدرن که بر اساس لئامت و پستی های اخلاقی بنا می شود(مثل تبلیغات سیاسی در غرب در مناظره های توهین آمیز و ریا کاری سیاسی و...) مبدل نمی شود، بلکه بر اساس کرامت انسانی بنا می شود، پس فرد و جامعه در یک نظام هماهنگ، به سوی پیشرفت قدم بر می دارند (و اعمر اللهم به بلادک و احی به عبادک).  9. تضاد بین جامعه که دولت نماینده آن است و افراد که گروه های متفاوت نماینده آن اند، از بین خواهد رفت و این دو گانگی فرد و جامعه در نظام ولایتی امامتی به وجود نخواهد آمد. دو گانگی ای که بحران اجتماعی جامعه مدرن را شکل داده است، چون این دولت دولت عشق است؛ نه دولت عقل و سوژه، پس انسجام اجتماعی و بحران ساختاری جامعه مدرن از بین خواهد رفت. این بحران ساختاری، ساختار نظریه ای علم جامعه شناسی را تشکیل می دهد، پس نظریه سیاسی امامت، به نوعی ساختار نظریه ای جدید نیاز دارد که بر اساس تصادف دو جامعه شکل نمی گیرد، بلکه بر اساس تعامل احساس فردی و جمعی شکل می گیرد که امروزه گاهی از آن به جماعت گرایی نام برده می شود.  10.؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ متفاوت تولیدی خود سعی در فرار از مسایل مذکور داشته است و از همین جا سعی در از بین بردن خشونت های جامعه مدرن و دولت مدرن داشته است؛ ولی به دام نظریه های ابتذالی احساسی افتاده است و دموکراسی اجتماعی و سیاسی آن، ساختارهای مبتذل اجتماعی و سیاسی را رقم می زند؛ مانند صاحب رأی شدن همجنس بازان و حکومت همجنس بازان در غرب اروپایی و صاحب رأی اول شدن بازیگران سینما و ورزش، پس از خشونت به ابتذال و از تعین های اجتماعی، به نسبیت های بیکران افتاده است که موجب انحطاط اجتماعی دراز مدت خواهد شد.  11. نظریه امامت و ولایت، برای فرار از «ابتذال جمعی» که در جریان مردم گرایی و مشارکت عمومی به وجود می آید، به «دموکراسی خبرگی» روی آورده است. «دموکراسی نخبگی» که در دموکراسی حزبی و خلافتی وجود دارد، در خود امام ریشه دارد؛ یعنی امام به عنوان مظهر روح جمعی جامعه و مولای جامعه (نه حاکم بر جامعه) واقعیت را با حقیقت همراه می سازد. آن هم بدون خشونت، بلکه با امامت، مهربانی و نصیحت.  12. دموکراسی خبرگی، بنابر افرادی می گذارد که آنها از مردم هستند و بر مصلحت جمعی و فردی افراد، ناظرند و برای تطابق فرد و جامعه می کوشند و این را با سعه صدر مدیریتی انجام می دهند، نه خشونت و این را با ولایت و محبت انجام می دهند؛ نه حکومت و این را با هنجار انجام می دهند؛ نه قانون، پس جامعه امامتی «جامعه ای هنجاری» است تا قانونی، پس جبرهای اجتماعی موجود در جامعه مدرن در آن راهی ندارد که فرد مجبور به ساختن فضای خصوصی و انحرافی و... باشد.  13. «امامت» با «عدالت» همراه می شود؛ اما نه فقط با عدالت جمعی، بلکه با عدالت فردی و جمعی، عدالت فردی از تقوا بر می خیرد و عدالت جمعی از نظام دولتی امامتی، پس در واقع عدالت مقوله ای شامل و عام است که فاصله فرد و جامعه را بر می دارد و دومین اصل را پس از امامت تشکیل می دهد و جامعه را به انسجام بیشتر و عدم فسادهای فردی و اجتماعی سوق می دهد و بحران های فردی و جمعی را به اقل می رساند و افسردگی اجتماعی یا خشونت جمعی را با برداشتن زمین های آنها از فضای عمومی جامع حذف می کند.  14. نظریه امامت در زمان غیبت به مقوله ای تبدیل می شود که آن سراسر محبت است، پس اگر در حکومت بر فقاهت مطلق تکیه شود، حکومت خلافتی خشن و بی رحم خواهد شد، مثل حکومت طالبانی و خلافتی که به نام حکومت اماراتی یا امیری یا خلیفه ای و امیری مشهور است که اوج آن در حکومت بنی امیه تجلی یافت؛ ولی لحظه ای که فقاهت با ولایت عجین می شود، نوعی نظام فقاهتی محبت محور که با مصلحت عمومی جامعه همراه می شود، به وجود خواهد آمد که حتی مصلحت عمومی را بر احکام اولیه دین، مقدم می دارد و خود این مصلحت عمومی به نام احکام اولیه بر احکام اولیه دین حکومت خواهد کرد، پس امام بر امت دلالت می کند و امت بر امام که همان معنای عمیق ولایت است و این همان معنای اعتبار اجماع با حضور امام است که در روش شناسی ؟؟؟؟؟؟؟؟ آمده است، چون اول مشورت و شورا واقع می شود؛ ولی تصمیم گیرنده امام است (و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله). |